نگاهی به نقش تأثیرگذار «آیت‌الله قاضی دزفولی» در مقاومت مردم دزفول در گفت‌وگوی «جوان» با جمعی از رزمندگان

«امام شهر» خاک پای رزمندگان را طوطیای چشم می‌کرد

■ احمد محمدتبریزی

اگر در کوچه پس کوچه‌های دزفول قدم بزنید و با رزمندگان این شهر از روزهای دفاع مقدس، مقاومت و پایداری صحبت کنید همه آنها بر نقش مهم و بی‌بدیل امام جمعه دزفول، آیت‌الله قاضی دزفولی تأکید ویژه‌ای خواهند داشت. مرد بزرگواری که نماز جمعه‌های شهر را زیر موشک‌باران تعطیل نکرد و با حضوری پررنگ و فعال در دزفول، به نمادی از مقاومت و ایستادگی تبدیل شد. در سال‌های دفاع مقدس رزمنده‌ها با حضور در نماز جمعه‌های شهر با روحیه‌ای بالا و مضاعف به جبهه‌ها بازمی‌گشتند. در روزهایی که حجم موشک‌ها و گلوله‌های دشمن جان انسان‌های بی‌گناه زیادی را می‌گرفت، آیت‌الله قاضی استوار در شهر می‌ماند و فعالیت‌هایش را با قوت ادامه می‌دهد. این روحانی مبارز با وجود ۸۰ سال سن به جبهه‌ها نیز می‌رفت و در اعزام و روحیه‌بخشی به نیروها نقش تأثیرگذار بود. آیت‌الله قاضی در جمله معروفی گفته است: «من دنبال رزمندگان به راه می‌افتم تا خاک پایشان را طوطیای چشمم قرار دهم» و همین سخن، میزان ارادتش به رزمندگان را نشان می‌داد. در گفت‌وگو با جمعی از رزمندگان دزفولی مثل غلامرضا رکابساز، حسین افتخاری، علیرضا صدرا، محمدمهدی عارفیان و حسین بزرگی مروری به نقش آیت‌الله قاضی در دوران دفاع مقدس داریم که در ادامه می‌خوانید.

■ **پیرمردی رنجور با لباس بسیجی**

همه او را امام دزفول می‌دانستند، پیشینه سلحشوری و بی‌باکی‌اش در مقابل رژیم ستم‌شاهی در سال‌هایی نه چندان دور از او اسطوره‌ای بومی پدید آورده و تمام نگاه‌های تردیدآور به روحانیت این منطقه را به بهای از دست دادن بخشی از سوء چشم‌هایش در مبارزه با ساواک، تغییر داده بود. اینک که در این دیار جنگی رخ داده و دشمن اراده کرده بود تا دزفول را به اشغال درآورد، این پیرمرد خسته و رنجور، مردم را دعوت می‌کرد تا در شهر باقی بمانند؛ هم برای مقابله با خواست دشمن و هم برای حمایت از نیروهای رزمنده‌ای که در سراسر مرزها با دشمن دست و پنجه نرم می‌کردند. آیت‌الله قاضی وقتی جوانان شهر را به جبهه می‌فرستاد خودش نیز با لباس بسیجی تا پادگان کرخه آن‌ها را همراهی می‌کرد. هنگامی که قرار شد پیامی از رادیو از او برای رزمندگان پخش شود، مخالفت کرد و گفت: چرا پیام، خودم حضوری به خدمتشان می‌روم، آنها فرشتگانی هستند که اینک لباس خاکی پوشیده‌اند؛ بعد با تنی خسته عصازنان نه تنها در بین رزمندگان دزفولی و خوزستانی که به تک تک اردوگاه‌های رزمندگان دیگر شهرها در اطراف دزفول می‌رفت و نماز را در بین آنها می‌خواند. به خانه که برمی‌گشت روی قالی می‌خوابید و هرگز کسی ندید او یک روز حتی وقتی بیمار بود روی تشک بخوابد. در مقابل اصرارهای اطرافیانش می‌گفت: «من از روز اول جنگ تحمیلی با خودم عهد بسته‌ام تا زمانی که رزمندگان اسلام در جبهه‌اند مانند آنها بر روی بستر نخوابم و بر روی همین قالی استراحت کنم».

آیت‌الله قاضی اصرار زیادی داشت که حتی در سخت‌ترین شرایط و هنگام موشکباران شهر، نماز جمعه را ترک نکند، معتقد بود انعکاس این خبر، اراده دشمن را سست می‌کند.

■ **همدردی با رزمندگان**

اگر چه قلبی مهربان و چهره‌ای دوست داشتنی داشت اما عصبانیتش موقعی گر می‌گرفت که در روزهای سخت بمباران کسی او را دعوت به ترک شهر می‌کرد؛ در چنین مواقعی با دلخوری می‌گفت: کجا بروم؟ وقتی مردم دزفول زیر بمباران و موشکباران هستند من کجا بروم؟!

حتی آن روز که علامه آیت‌الله محمدتقی جعفری به دزفول آمده بود و همان روز نیز رادیو عراق تهدید کرده بود که شهر را موشکباران خواهد کرد نه تنها حاضر نشد شهر را ترک کند بلکه به زیر زمین خانه‌اش هم نرفت.

علامه از او خواسته بود به زیر زمین بیاید، آیت‌الله ابتدا بهانه می‌آورد که در زیر زمین نفسم می‌گیرد اما وقتی اصرار علامه را می‌بیند، صریحاً می‌گوید: «این مردمی که در دزفول هستند به اعتبار و گفته من در شهر مانده‌اند و دارند مقاومت می‌کنند، بسیاری از اینها ممکن است در این وقت روز برایشان مقدور نباشد از شهر بیرون بروند یا امکان رفتن به زیرزمین را نداشته باشند. اینها یا پاسدار و رزمنده هستند یا کارگر و رفتگر شهرداری که در سطح شهر دارند کار می‌کنند و زحمت می‌کشند یا پزشک و پرستارند که شب تا صبح در بیمارستان کار می‌کنند. ما به اینها گفته‌ایم در شهر بمانید و مقاومت کنید، حالا خودمان برویم داخل زیرزمین و اینها در معرض خطر و تهدید و تجاوز باشند؟ این درست نیست.

علامه به ایشان می‌گوید: شما فعلاً کاری از دستتان برنمی‌آید و اینجا کاری نمی‌توانید انجام دهید. شما عالم مردم این شهر هستید. من یا سرباز یا پاسدار اگر کشته شویم موردی ندارد و دیگری هست ولی نمونه شما دیگر در سطح شهر نیست. دومی ندارید. ایشان اما در جواب می‌گوید: من اگر نمی‌توانم به جبهه بروم ولی با این کار می‌توانم با رزمندگان همدردی کنم و تا این حد از من برمی‌آید و این برای من کافی است.

■ **کسی را مجبور به ماندن نمی‌کرد**

در روزهای موشک‌باران و گلوله‌باران نگاه همه مردم به آیت‌الله قاضی بود و او یک الگوی تمام‌عیار برای همه به شمار می‌رفت. یک بار در اوج موشک‌باران شهر، عده‌ای پیش آیت‌الله قاضی می‌روند و با گلایه می‌گویند شما که مردم را به ماندن تشویق می‌کنید الان این همه شهید می‌دهیم، شما جوابش را چه خواهید داد. ایشان هم در جواب می‌گوید من کسی را مجبور و ملزم به ماندن نکرده‌ام. من فقط اختیار خودم و خانواده‌ام را دارم و به کسی اجبار نمی‌کنم که بماند. آیت‌الله قاضی تأکید داشت هر جا تخریب و خرابی است باید به سرعت بازسازی شود. نمی‌خواست مردم خرابی شهر را ببینند و این ویرانه‌ها بر روحیه‌شان تأثیر بگذارد. به همین دلیل مردم نوبتی مشغول به کار می‌شدند و اگر موشک به جایی اصابت می‌کرد سریع کار بازسازی را انجام می‌دادند. گاهی مجبور می‌شدند محلی را در دو هفته چند بار بازسازی کنند حتی گروهی متخصص این کار شده بودند. نگاه می‌کردند تا ببینند موشک به کجا خورده و بعد با پای پیاده و با بیل و کلنگ به محل خرابی می‌رفتند و آثار خرابی را از بین می‌بردند. گروهی هم مشغول آواربرداری و نجات زیرآوار مانده‌ها و بیرون کشیدن شهیدان می‌شدند.

اگر آن روزها مقاومت همه‌جانبه مردم دزفول نبود، شاید هیچ‌گاه خرمشهر از دست دشمن آزاد نمی‌شد. پس از مقاومت مثال‌زدنی مردم دزفول خبرگزاری‌های جهان لب به تحسین می‌گشایند و با تعجب و شگفتی روی تلکس خبرهای خود می‌آورند: «شهری که تنها یک بیمارستان و یک جراح دارد با تمام قوا ایستاده است و مقاومت می‌کند.»

بی‌دلیل نبود که وقتی در میانه جنگ آیت‌الله قاضی به رحمت ایزدی پیوست، تمام شهر مثل روزهای تاسوعا و عاشورا لباس عزا پوشیدند و بی‌نظیرترین تشییع را برایشان راه انداختند. اینک سال‌هاست که جوانان این شهر هر گاه سری به دوستان شهیدشان می‌زنند، فاتحه‌ای از روی خلوص دل، نذر مهربانی‌هایش می‌کنند. بی‌شک با این اندیشه بود که حضرت امام خمینی(ره) در موردشان فرمودند: آیت‌الله سیدمجدالدین قاضی به سعادت خویش رسیدند.

خاطرات رزمندگان دزفولی از روزهای مقاومت و پایداری

آیت‌الله قاضی خبر شهادت فرزند سوم را به پدرش داد

مردم دزفول از روزهای موشک‌باران و پایداری خاطره کم ندارند. آنها شبانه روز با سیلی از حوادث مواجه می‌شدند و لحظات فراموش‌نشدنی زیادی در ذهنشان باقی مانده است. غلامحسین سخاوت و محمدحسین افتخاری‌زاده از رزمندگان دزفولی در گفت‌وگو با «جوان» در دو خاطره به مرور آن روزها می‌پردازند.

■ **جوانان و موشک**

سال ۶۴ رژیم بعث عراق به خاطر شکست‌های پی در پی از رزمندگان، دزفول را مورد حمله موشکی قرار داد. شب بود، تاریک، چراغ‌ها خاموش، برق قطع، شهر خالی از سکنه، نیروهای مردمی و بسیج یا در سنگرها بودند یا در مساجد یا زیر زمین‌ها و پشتیبان‌ها و جمعی دیگر که توان رفتن به شهر را داشتند با موتورسیکلت و ماشین به صورت چادرنشینی یا در شهرک‌ها به سر می‌بردند و دل از شهر و دیار و رزمندگان و بسیجیان و پاسداران و ارتش اسلام نمی‌بریدند. ناگهان متجاوزین از تاریکی شب سوءاستفاده کرده و دو فروند موشک به مرکز شهر دزفول شلیک کردند. صدای انفجار و دود ناشی از انفجار این دو موشک از دورترین نقطه شهر شنیده می‌شد و به چشم می‌آمد. ۱۵ دقیقه بعد شهر یکپارچه پر شد از جوانان آماده کمک‌رسانی، موشک‌ها گم شده بود و هیچ کس نمی‌دانست موشک‌ها کجا اصابت کرده. جمعی از جوانان دزفول به صورت سیل‌آسا می‌دویدند و می‌گفتند بازار خراطان، می‌رفتند و می‌دیدند آنجا نیست. جمعی دیگر می‌گفتند محله زرگران می‌رفتند و می‌دیدند نیست. سیاهپوشان – کرناسیان قاپی آقاحسینی- محله پشت سبز قبا می‌رفتند می‌دیدند نیست. خدایا پس کجا را زده؟ یکی گفت: بیایید محله فولادیان را زده خانه‌های گلی قدیمی. راه پیچ در پیچ بود و راه ورود هیچ وسیله‌ای نبود. میدانی بزرگ از انفجار به وجود آمده بود.

تاریکی و ظلمت شب، دور خانه‌های کوچک و کوچه‌های طاق‌دار قدیمی، مردم آتش روشن کردند، چوب آوردند، مشعل روشن کردند، فانوس آوردند اما از هیچ‌کدام کاری ساخته نبود. فاجعه بالاتر از این‌ها بود. جوانان فریاد می‌زدند موتور برق بیاورید.

ناگاه جوانی بلند شد ماشین رنو خود را روشن کرد تا از جلو سبز قبا به محله انفجار بیاید. نور چراغ‌های رنو بسیار قوی و کمک دهنده بود. همه می‌گفتند موتور برق آمد. خانه‌های اطراف همه احتمال ریزش داشتند. راننده با شجاعت جلو آمد و فریاد می‌زد راه را باز کنید.

جوانان راه را باز می‌کردند تا به طاق کوچه‌ای رسیدند. او با شجاعت و رشادت تمام به جلو می‌رفت ناگاه طاق بزرگ خشتی که شاید صدسال مقاومت از خود نشان داده بود به یکباره روی رنو و راننده فروریخت. جوانان با عجله به کمکش شتافتند. راننده را در آوردند. اما او به آرزوی دیرینه‌اش رسیده بود. او کسی نبود جز شهید مسعود قنبرزاده از رزمندگان بسیجی مسجد لب خندق و در یک مورد با رشادت و شلیک به هواپیماهای متجاوز عراقی یکی از آنها را سرنگون ساخته بود اما کار او آن شب راه را برای دیگر دلاوران امدادگر و خودروها باز کرد و معبری گشوده شد تا ماشین بعدی به میدان آمدند و همه مجروحین و شهدای فاجعه انفجار موشک را تخلیه کردند.

■ **حاجی تو پولادی**

در دزفول پدری بود راننده مینی‌بوس دارای چهار پسر. خودش به جبهه می‌رفت و فرزندانش را هم راهی جبهه می‌کرد. اولین فرزندش محمدرضا شهید شد. دومی به جبهه رفت او هم شهید شد. سومی به جبهه شتافت. یک پایش قطع شد. بعد از بهبودی دوباره به جبهه‌ها برگشت. این بار سومی هم به شهادت رسید. دیگر کسی جرأت نمی‌کرد به پدر و مادر و خانواده‌اش اطلاع بدهد که سومین فرزندش هم شهید شده است.

آیت‌الله قاضی امام جمعه دزفول پیر فرزانه‌ای که نسبت به رزمندگان اسلام علاقه وافری داشت و نسبت به خانواده آنها ارادتی خاص، خودش بلند شد به همراه جمعی از برادران پاسدار به در منزل شهید رفت. در زد. وقتی پدر شهید در را باز کرد و آیت‌الله قاضی را دید به همراه پاسداران به شور و شعف افتاد و با چهره خندان و با لهجه دزفولی گفت: به‌به بفرمایید. قدم رو چشم ما گذاشتید. آیت الله قاضی به گریه افتاد و فرمود: حاج پولاد تو پولادی... تو پولادی... تو دیگر پولادی. و گریه کرد... همه گریه کردند....

پدر شهید گفت: آقا اگر فرزند سومم شهید شده فدای اباعبدالله، راضی هستیم.

نگاه

مسجد جامع خرمشهر، نمادی برای اتحاد و ایثار

یادگار یک ملت

■ آرمان شریف

مسجد جامع خرمشهر قلب شهر و قلب تپنده ملت ایران است. این بنا علاوه بر قدمت تاریخی و ارزش معماری دارای ارزش‌های معنوی در مکان و موقعیت قرارگیری خود در این شهر است. این مکان جایی است که ایمان و معنویت رزمندگان معادلات را برهم می‌زند. مسجد جامع خرمشهر با قدمتی بیش از ۱۲۰ سال نقشی مهم و اثربخش در دوران دفاع مقدس ایفا کرد. اگر این مسجد در شهر خرمشهر نبود و محلی برای سازماندهی نیروها و اسکان مجروحان نمی‌شد این شهر در همان روزهای نخست به اشغال دشمن درمی‌آمد، مسجد خرمشهر با پشتیبانی از رزمندگانی که از شهر دفاع می‌کردند، در واقع مرکز ثقل دفاع جانانه این شهر بوده است.

به گزارش «جوان» هنگام تهاجم عراق به خرمشهر جوانان زیادی در شهر حضور داشتند که پایگاه اصلی‌شان مساجد به شمار می‌رفت. یکی از افراد مهم در جذب جوانان به مسجد و هویت‌بخشی به مسجد جامع خرمشهر شهید شیخ شریف قنوتی بود. کسی که حضرت آقا درباره‌اش می‌فرماید تا وقتی شریف قنوتی زنده بود خرمشهر سقوط نکرد. مقاومت‌های جانانه و خستگی‌ناپذیر او برای حفظ مسجد و شهر، متجاوزان را کلافه کرده بود. عراقی‌ها آنقدر از این شخص کینه داشتند که یک هفته قبل از سقوط خرمشهر او را می‌گیرند، می‌کشند، کاسه سرش را می‌برند و مغزش را درمی‌آورند. در آخر او را با عمامه‌اش دار می‌زنند و یک هفته از یکی از تیرهای چراغ برق آویزان می‌کنند. مدافعان خرمشهر پس از شهادت شریف قنوتی مسجد را از دست می‌دهند. مسجد چون محل تجمع و مداوای بیماران و مقاومت مردم بود به نوعی نماد شهر محسوب می‌شد.

ساعت دو بعدازظهر سوم خرداد سال ۶۱، خرمشهر به طور کامل آزاد شد و پرچم جمهوری اسلامی ایران بر فراز «مسجد جامع» و پل تخریب شده خرمشهر به اهتزاز درآمد. بدین ترتیب این شهر مقاوم که پس از ۳۵ روز پایداری و مقاومت در چهارم آبان ۱۳۵۹ به اشغال دشمن درآمده بود، پس از ۵۷۸ روز (۱۹ ماه) اسارت، آزاد شد. خبر آزادی خرمشهر آن چنان شگفت‌آور بود که سراسر میهن اسلامی، مردم را به وجد آورد. با اعلام فتح خرمشهر، مردم ایران بسان خانواده‌ای بزرگ که فرزند از دست رفته خود را بازیافته است، اشک‌های شادی و شعف خود را نثار روح شهدای حماسه‌آفرین صحنه‌های این نبرد کردند.

رزمندگان اذان ظهر سوم خرداد را در مسجد جامع این شهر سر دادند و طنین بانگ الله‌اکبر تمام منطقه را فراگرفت. غروری وصف‌نشدنی در وجود تک تک رزمندگان موج زد و به سرتاسر ایران سرایت کرد. به گفته سردار علی فضلی فرمانده وقت تیپ المهدی (عج) شهید گروسی از رزمندگان لشکر المهدی(عج) اولین اذان را در مسجد جامع خرمشهر سرداد.

سردار سرتیپ دوم سیدنورالله حسینی، درباره این روز تاریخی می‌گوید: «در زمان عملیات بیت‌المقدس سردار علی فضلی، فرماندهی تیپ المهدی (عج) را بر عهده داشت و بنده هم به همراه چند نفر از برادران پاسدار و بسیجی در یک گردان و در تیپ امام سجاد (ع) مشغول انجام وظیفه بودیم. در مرحله سوم عملیات محلی که گردان ما وارد عملیات شد غرب خرمشهر بود به طوری که بر روی جاده خرمشهر، شلمچه و بصره تسلط کامل داشته و سرانجام باید به شهرک ولی‌عصر کنار نهر خین می‌رسیدیم. الحمدلله رزمندگان دلاور و سلحشور ایران زمین با شجاعت و جسارت تمام و با درگیری‌های سخت این مسیر را طی کرده و به اهداف از قبل تعیین شده رسیدند. با رسیدن گردان به نهر خین، محاصره خرمشهر، کامل و نیروهای متجاوز بعثی مجبور به تسلیم در مقابل قوای اسلام شدند. به هر صورت اولین کسانی که وارد شهر خرمشهر شدند و بر فراز مسجد جامع، پرچم جمهوری اسلامی را به اهتزاز درآوردند رزمندگان لشکر المهدی (عج) بودند.»

سردار علیرضا ربیعی از رزمندگان حاضر در عملیات آزادسازی خرمشهر، حضور نیروها در مسجد جامع شهر را چنین توصیف می‌کند: «یکی از رزمندگان زمانی که خرمشهر به پیروزی رسید تمام فرماندهان به قرارگاه‌ها آمدند، قرارگاه های کربلا، نجف و قدس در آن عملیات شرکت داشتند. زمانی که رزمندگان به مسجد جامع خرمشهر رسیدند ما جشن پیروزی گرفتیم. رزمندگان و فرماندهان همدیگر را در آغوش می‌گرفتند و به خاطر این پیروزی باشکوه به یکدیگر تبریک می‌گفتند. اولین کسی را که از خوشحال در آغوش گرفتم سردار غلامپور بود که فرماندهی قرارگاه کربلا را برعهده داشتند.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۰۹۶

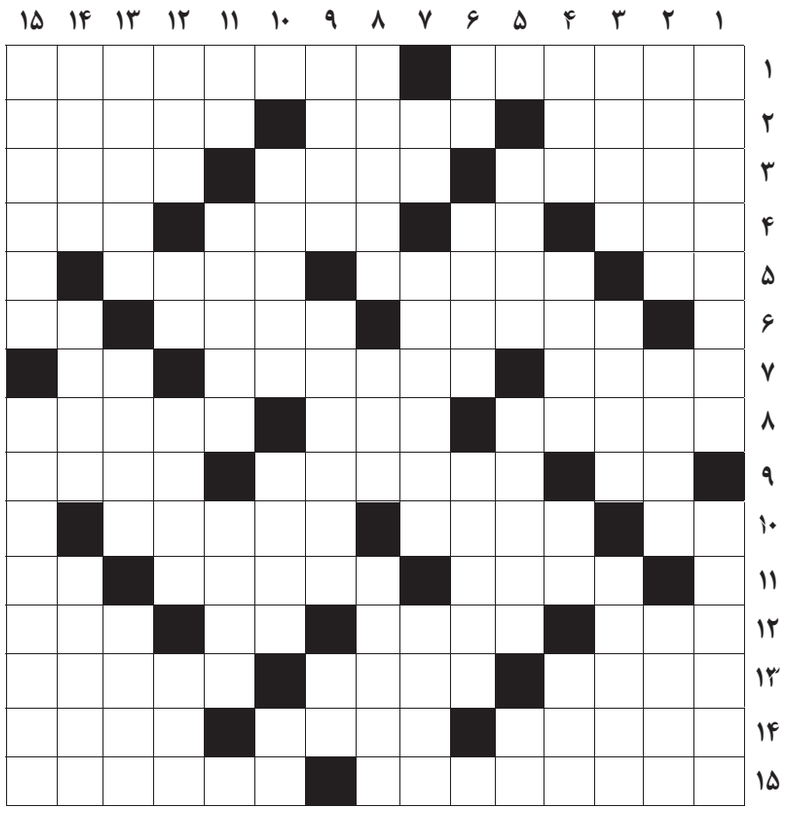

از راست به چپ

■ ۱ـ تنبل- سرمربی باسابقه آرسنال انگلیس ■ ۲ـ سرباز نیروی دریایی ـ منگوله ـ شیمی ■ ۳ـ از آثار کتاب شکسپیر ـ وبا ـ لباس رنان هندی ■ ۴ـ قوه و نیرو ـ درخت انگور ـ از یاران امام علی ـ بهار آذری ■ ۵ـ تکرارش صدای الاغ است ـ رهسپارشدن ـ کفشگر ■ ۶ـ کتاب قائم مقام فراهانی ـ موجودیت ـ ویتامین نور خروشید ■ ۷ـ سرباز روس ـ صداپیشه ـ یازده ■ ۸ـ پیشگاه خانه ـ پایتخت یونان ـ مجسمه ■ ۹ـ گشوده ـ زشت و مبتذل ـ آماده و فراهم ■ ۱۰ـ صدمتر مربع ـ تکرارشده ـ فامیل ■ ۱۱ـ خواب خوش ـ آواز بلند ـ ویتامین جدولی ■ ۱۲ـ خرمن گندم و جو ـ فقیر ـ ریشه ـ تکه آتش ■ ۱۳ـ راکب ـ خورشت لپه ـ نام چشمه ای در بهشت ■ ۱۴ـ تجربه و امتحان ـ از القاب امام موسی کاظم ـ دالانه ■ ۱۵ـ دمیدن ـ مشایعت

از بالا به پایین

■ ۱ـ تلاش و مبارزه جانداران برای تسلط بر طبیعت و بقای خود ـ افزایش ابعاد جسمی بدون تغییر در خواص آن، معمولاً در اثر افزایش حرارت ■ ۲ـ نیروی طبیعت ـ پیرایه ـ داستان کوتاه ■ ۳ـ از ریاضیدان و فیزیکدان برجسته سوئیسی ـ مکان و آشیان ـ کثرت آمد و شد ■ ۴ـ بلای بنیان کن ـ سیمرغ ـ ترک استخوان ـ افزایش حجم برنج پخته ■ ۵ـ انجام حرکات بدنی برای تقویت جسم و روح ـ ملیح ـ منقار کوتاه ■ ۶ـ رمق آخر ـ بسیار ـ خیمه ■ ۷ـ قورباغه ـ پی در پی ـ خدا ■ ۸ـ چندتا ایل ـ بوته کوتاه ـ دستور ■ ۹ـ ذخیره ـ مشاجره لفظی ـ تکرار حرفی ■ ۱۰ـ بهره هوشی ـ مهتر قوم ـ راه شاعرانه ■ ۱۱ـ چانه گیلانی‌ها ـ شغل و وظیفه سفیر ـ اتومبیل باری کوچک ■ ۱۲ـ همداستان رامین ـ ضمیر اشاره ـ سمبل ـ پوشاندن ■ ۱۳ـ تئاتر ـ اسب سیاه ـ شهری در ایتالیا ■ ۱۴ـ جذاب ـ خالو ـ مینیمم ■ ۱۵ـ مشورت ـ لقب باقرخان، انقلابی عصر مشروطه

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۲			۷		۳	۴		
۹		۵			۲			
				۴		۱		
			۵		۴			
							۸	۳
۳	۹	۷						
۶			۹		۵			
	۲	۹						
							۱	۲

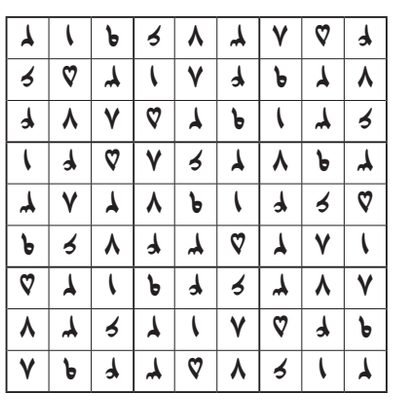

جدول کلمات متقاطع
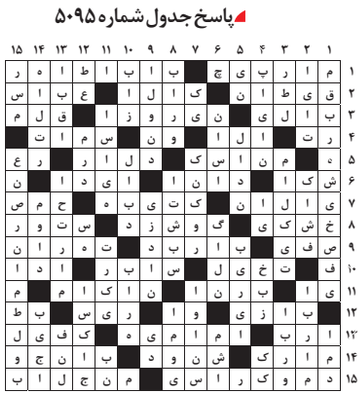
پاسخ جدول شماره ۵۰۹۵